

چهره‌های برجسته در گفتمان سیاسی مشروطه

دکتر علی اکبر امینی

بخش سوم

انستوسن کندجان پس‌شمالی‌نسا
آبادی عسوسش رایبه زورانی مسکا

در وقت کتبه سوری در سینه‌های مسکا
در عرقه سوسش است که پنداشته‌اند

(مقاله اختصاصی - ۱۳۹۳ هجری قمری)

در حالی که در این مقاله به بررسی ادبیات و فلسفی نظریات و چگونگی تبدیل آن در زمان مشروطیت در ایران پرداخته می‌شود، این ادبیات و فلسفی در ایران از چهره‌های برجسته سطر داشته است، از آن میان می‌توان به چند نفر که بر گفتمان سیاسی مشروطیت در ایران تأثیر عمیق داشته‌اند، اشاره کرد.

میرزا علی اکبر طغیانی (۱۲۷۳-۱۳۲۸ق) از شاعران ملی‌سازان قفقاز بود که تأثیر چشمگیری در شکل‌گیری مشروطیت و فلسفه ملی داشت. چنانچه به‌خوبی می‌توان دید که او در دوران مشروطیت در ایران تأثیر عمیق داشته است.

میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۳۲۸ق) در خاندان زاده شد. بعد به قفقاز رفت. ۱۶ ساله بود که قفقاز را ایران جدا کرد و به وطنش برگشت. در ظاهر آخوندزاده شمالی، در وطن به بار نظر داشته‌اند.

میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۹۵-۱۳۲۸ق) در خاندان زاده شد. بعد به قفقاز رفت. ۱۶ ساله بود که قفقاز را ایران جدا کرد و به وطنش برگشت. در ظاهر آخوندزاده شمالی، در وطن به بار نظر داشته‌اند. او همچنین امر آتش فکری مبین پرستی را در او شملطور ساخت. تا آنجا که «یکی از پیشروانان فکر ناسیونالیسم در ایران است». ناسیونالیسم مورد نظر او بر چند پایه استوار بود: «یکی ستایش گذشته به ویژه ایران پیش از اسلام، دیگری اصلاح خط الفبا و سوم عرب‌ستیزی». آخوندزاده بنیانگذار نمایشنامه‌نویسی در ایران محسوب می‌شود. او شش نمایشنامه به زبان ترکی تحت تأثیر گوگول و مولیر نوشت. نمایشنامه‌های او از حیث گزینگی و نیش‌داری از شیفته دست کسی نداشت. در حدود سال ۱۲۹۰ هـ.ق. میرزا آقاسی فرج‌داغی آنها را به فارسی ترجمه کرد. کسانی مثل میرزا ملکم خان و میرزا آقاخان کرمانی در کارهای خویش از او تقلید کردند. ملکم خان برخی رسالات خود را به شکل گفتگوی نمایشی نوشت و میرزا آقاخان در نمایشنامه «سوسمار النوله» از او گرفته برداری کرد.^{۶۰} افزون بر این، وی جزو نخستین کسانی است که در مورد نقد و نقادانه بحث کرده است و واژه «کریستیک» را به کار برده است:

«این قاعده در یوروپا متداول است و فواید عظیم در ضمن آن متفرج. مثلاً وقتی کسی کتابی تصنیف می‌کند شخص دیگری در مطالب تصنیفش ایرادات می‌نویسد... نتیجه این عمل این است که هر قدر فتنه نظم و تتر و انشاء و تصنیف در زبان هر طایفه یوروپا سلاست به هم می‌رساند و از جمیع فصولات به قدر امکان میرا می‌گردد... اگر این قاعده به واسطه روزنامه طهران در ایران نیز متداول شود، هر آینه موجب ترقی طبقه اهل ایران خواهد شد.»^{۶۱}

آخوندزاده در سال ۱۲۸۰ در یکی از نوشته‌هایش خطاب به ایرانیان می‌نویسد: «ای ایرانیان اگر می‌توانستید منافع آزادی و حقوق بشر را دریابید شما هرگز بردگی و فروتنی را نمی‌پذیرفتید. شما به آموختن دانش‌های پرآوازه و ادب‌های سری بنیاد می‌کردید و با یکدیگر متحد می‌شدید که خود را از استبداد مستبدین رها سازید.»^{۶۲}

او از «حاکمیت آزاده» و «محدودیت قدرت پادشاه» و همچنین از «ملکت، ملیت و وطن» و «وطن پرستی» بحث می‌کند؛ «وطن پرستی کسی است که خود را افریایی ملت و کشور خود می‌کند تا آزادی به دست آورد و به ملت و وطن خویش بسود

رساله، ص ۸۰

میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۱۴-۱۳۲۷-ق)

ادوارد براون کتاب خودش، انقلاب ایران را، ۲۲ با شعری از میرزا آقاخان آغاز می کند:

به ایران مسیحا آمد آنچنان روز بد
نخواهم زمانی که این نوعروس
که کشور به بیگانگان اوستند
شود همسر لر دی از انگلیس

چند روز پس از سرودن این شعر در زندان «طربوزان»، میرزا آقاخان در تبریز به دست پلیس و لیمهد مظفر الدین شاه - محمدعلی میرزا - اعدام شد...

آزادی، عدالت و وطن، تثلیث مقدس او بود و خرافه پرستی، جهل و عقب ماندگی سه اقنوم شیطانیش! آثار مهمش آینه اسکندری، سه مکتوب، صد خطابه، هفتاد و دو ملت، رضوان و نامه باستان است. آینه اسکندری یک اثر تاریخی است. به گفته خودش «این کتاب را تا م نهادم «آینه سکندری» تا بر تو عرضه دلزده احوال ملک دلا». آنچه در مورد این اثر ناتمام می توان گفت این است که در روزگاری که در زیر سایه «سپهر» بر فریب، «ناسخ التواریخ» های بی اصل و اساس نوشته می شد و در آنها هیچ یک از معیارها و ضوابط نویسندگی و تاریخ نویسی رعایت نمی شد، آینه اسکندری می خواست خود را با ضوابط و موازین علم تاریخ نگاری مطبق و مجهز سازد. میرزا آقاخان به رسالت تاریخ و فلسفه تاریخ نگاری و ضمناً «فقر تاریخ گیری» در ایران قاجاری کاملاً پی برده بود:

«ملتی که تاریخ گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل خود را نداند، کودکی را ماند که پدر و نیاکان خود را نشناسد... بدیهی است که پیشامد حال آیندگان را هم نخواهد دانست.»^{۷۵}

در مورد ضرورت تاریخ، اندیشه او هم با عقاید ماکیاولی منطبق است و هم با عقاید ادموئدیرک. ماکیاول در کتاب گفتارها می نویسد: «خردمندان گویند و گفته آنان بی دلیل نیست، هر آنکس که بخواهد آینده را پیش بینی کند، باید از گذشته عبرت آموزد زیرا رویدادهای زندگی انسان همواره بارویدادهای گذشته همانندند.»^{۷۶} برك خطاب به انقلابی های فرانسه که می خواستند گذشته را نبود کنند و در عین حال مردم را به آینده امیدوار سازند، گفت: «مردمی که هرگز به گذشتگان خود توجه نکرده اند، نمی توانند آینده نگری داشته باشند.»

صد خطابه، نامه هایی است که يك شاهزاده خیالی هندی به نام كمال اللّوله به جلال اللّوله در ایران می نویسد. این خطابه ها نیز ناتمام است. از سه مکتوبش نیز فقط يك مکتوب مانده است.

کتاب هفتاد و دو ملت او، هم از حیث محتوا و هم نام، برگرفته شده از بیت معروف حافظ است:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عنبرینه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

تساهل و مدارای مذهبی که یکی از درونمایه های اصلی عرفان اسلامی است،^{۷۷} در هفتاد و دو ملت کرمانی مورد توجه قرار گرفته است: «گهر آینه ها و هدف همه آنها چیزی جز انسان بودن و خوب بودن نیست». او با تأکید بر مدارای خواهد یکی از آفات دیرینه جامعه را که همانا تعصب است، نابود کند. این گفتمان ضد تعصب و تساهل پیشه برای ایران بسط لازم و مفید بوده است.

از جمله دیگر آثار او رضوان است و سپس رمانها و ترجمه های از قبیل نامه علی (ع) به مالک اشتر و نیز ترجمه تلماک اثر فنلون از فرانسه به فارسی.^{۷۸}

نمونه ای از کارهای میرزا آقاخان که مبین گفتمان متعالی اوست:

«این جبگت از قدیم در نهاد مردم ایران مرکوز بوده که هر چیز حتی تغییرات فصول و از منزه را به پادشاه نسبت می دهند و افراد رعیت را هیچ وقعی نهاده، منشأ اثر و قدرتی نمی شمارند... سبب اینکه ملت ایران تاکنون در هیچ راهی پیش نرفته و ترقی حاصل نشده، همین اعتقاد باطل است... [که] خود را در حقوق مکسبه حصه دار نمی داند.»^{۷۹}

میرزا آقاخان کرمانی در علقه های ناسیونالیستی تحت تأثیر آخوندزاده بود. او به ایران و ایرانی عشق می ورزید.^{۸۰}

لیکن در مسأله تغییر خط و التماس با آخوندزاده توافق نداشت و نیز فرمود اندیشه‌های خسته‌ی آخوندزاده نیز با او منطبق نبود. از این که بگذریم، گفت‌وگوهای آن دوره هم بسیار زودبلاک است. او نیز مانند آخوندزاده در استعمال و عایشی در ایران بوده. هنر مورد لیران و سناک ایران آفتاب عشق بروز می‌دهد که خالک آفر عظیم نسیم و بیرون و شک بی‌ن پالک و وحشت آسا می‌داند تا آنها که اغلب ایرانیان موجود در ایران را به سرزمین بیگانه مشتوب می‌دارد.^{۸۱}

طالبوف (۱۲۳۰-۱۲۵۰)

حاجی میرزا عبدالرحیم پسر ابوطالب تبار تبریزی در حدود سال ۱۸۳۲ فر تیریز متولد شد. تقریباً ۳۰ ساله بود که به باکو پیوست. از آنجا به تبریز خانی رفت و بازرگانی پیشه کرد و در ۱۹۱۱ در همان جا وفات یافت. از او یازده اثر برجای مانده است. اما آثار ادبی و اجتماعی مهمش عبارت است از: *مسائلک المصححین*، کتاب احمد، *مسائل الحیات*، و *سیاست طالبی*.^{۸۲}

تألیفات حاجی بافشار و روان نوشته شده‌اند. سادگی سبک او در آن دوران حساس گام بهیسی به سوی ادبیات معاصر دوران فارسی بوده است. برخلاف غرب گرایی در الفنون، طالبوف به سنت‌های زبان و فرهنگ روسی گرایش داشت.^{۸۳} او با آنکه در مسائل شرعی و عقیدتی به‌دقت آخوندزاده و میرزا آقاخان بی‌بروای بود و گاهی بنا به مصلحت یا لزومی اقتضای دیگر از مسایل مذهبی به آزادی و افکار خود می‌زد بولی با وجود اینکه چنین استیلازی به منسوب می‌دهد، کتاب‌هایش از آزادی و مسأله شیخ فضل الله نوری... همین هم و خود طالبوف تکبیر گردید.^{۸۴}

موضوعات مهمی که در کانون شکر او وجود داشت، عبارت بود از: وطن، آزادی، قانون و شکل حکومت... او از این مقررات به صورت اصطلاحی و امروزی و دقیقش بحث می‌کرد و با گفتن سیاسی روز کاملاً آشنا بود. به گفته‌ی او دیگر آن زمان گذشته که بگویم:

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن آذربایجانست کور نام نیست

باید فهمیم این وطن که وظیفه ما حفظ آن و ترقی آن مستلزم هر نوع فداکاری و جانسپاری است، «ایران است که ایامی شهرهای معروفش: شیراز، اصفهان، یزد، کرمان... است».^{۸۵}

بحث طالبوف بویژه در مورد آزادی در ایران، کاملاً بدیع است. در رساله‌ی ابضاحات از آزادی و انواع آن بحث می‌کند.^{۸۶} او آزادی را به شش نوع تقسیم می‌کند و در مورد هر یک توضیح می‌دهد:

۱- آزادی هویت ۲- آزادی عقیده ۳- آزادی قول ۴- آزادی مطبوعات ۵- آزادی اجتماع ۶- آزادی انتخاب؛ یعنی همه آزادی‌های سیاسی. گفتن او در مورد آزادی دور از انواع آزادی‌های سیاسی در نزد کارل یاسپرس نیست.^{۸۷} و جالب آنکه همه این انواع معادل همان آزادی مثبت در نزد آیزنها برلین است.^{۸۸}

بخشی از اقدامات او صرف قانون‌خواهی و بر شمردن مزیت حکومت قانون می‌شود. نمونه‌ای از نوشته‌هایش را به نقل از «سیاست طالبی» می‌خوانیم که خود همین زیبایی کلام و اندیشه‌های والا می‌اوست:

«... بلادی که در پنجاه سال قبل گلستان آسیا محسوب می‌شد، حالا قبرستان است، امنیت سلب، اطمینان جان و مال معدوم، نصف اهالی توکز باب و فرانش یا اجامر و لو باش حکام ظالم و رشوه‌خور، اکثر بی‌دین و عمل، سایر طبقات کالاهام بلهم اهل...»

عجبا این همه مردم زنده که می‌خورند و می‌خواهند، می‌گویند و می‌شنوند، قیام و قعود دارند؛ نمی‌بینند که چه بساط وحشت و چه دستگاه غم‌انگیز و مصیبت‌فزا در این مملکت گسترده و تولید شده و نمی‌فهمند که نتیجه این همه خوددستی و استبداد و فساد بالاخره نفرت عمومی یعنی غضب الهی و نزول بلای آسمانی، یعنی اغتشاش داخلی و مداخله اجانب و فقدان استقلال و... است».^{۸۹}

نمونه‌ای از سبک شعری و اشعار طالبوف:

شدد ز خلق ایرانی
رفت روبه ویرانی
ملتی همه جاهل
مخو خمر نادانی^{۹۰}

تا کیه دانش و غیرت
ملک و ملت ایران
کشوری همه غافل
مست جام بی علمی

میرزا ملکم خان (۱۲۳۵-۱۳۲۵)

اولاً جمله متفکرانی بود که پیشتر عجزش بر رویه و پندهای درباری گذشت و از این دیدگاه شفافیت و بکرنگی و بی‌غرضی کسانی چون میرزا آقاخان و آخوندزاده و سیدجمال را ندانست. ^{۱۱} اما چنان که آوردیم بر او هم تأکید می‌کنند روزنامه‌اش در پیداکردن بی‌وفایی بوده است.

رساله‌ها و مقالات او عبارت است از: ۱- «کتابچه غیبی» از فریق و وزیر ۲- «سنگاه دیوان» ۳- «تظلم لشکرو...» ۴- «دفتر قانون» ۵- «توم و بقطه» ۶- «منافع آزادی» ۷- «کلمات مستحیله» ۸- «حسنیت» ۹- «استظهار نامه اولیای آدمیت» ۱۰- «استقراض خارجه» ۱۱- «ندای عدالت» ^{۱۲}

چهار کمدی نیز به او نسبت داده شده: ۱- «سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان» ۲- از طریق حکومت زمان خان بروجرودی ۳- «حکایت کر بلا شاهلی میرزا...» ۴- «سرگذشت آقاهاشم» ^{۱۳}

به معنی جانوس مظفرالدین شاه «استظهار نامه (بخشناه) اولیای آدمیت» را می‌نویسد و به ایران می‌فرستد.

اولین جمله‌اش این است «ای آدمیان ایران! ای برادران مکرم! سلطنت ایران تازه مشهور است. سپس می‌افزاید که پس از این امور مملکت بر وفق قانون اداره خواهد شد و چنین نامه می‌دهد: «سه شرط زیر را بر انصاف ارباب به‌صورت واجب می‌شمارم:

اولاً وزیرای حاضر باید آن اغراض شخصی که وطن‌گرا می‌و این ملت خدا را خرق در برای بساخته، در این موقع مهم کنار گذاشته...

ثانیاً اهل درب خانه، علی‌الخصوص آن دولتخواهان غیرتمند که معنی آدمیت را فهمیده‌اند باید با کمال دقت مراقب باشند که آن بی‌انوسهای خدا را ترس که در ذلت تملق و راسرنامه‌اش سخوری خود قرار داده‌اند، دیگر به هیچ طریق نزدیک سر بر سلطنت نروند و نظارت پاک این پادشاه را هم به عفویت تملق مسموم نکنند... ثالثاً اتحاد و اتفاق داشته باشند» ^{۱۴}

نمونه‌ای از نوشته‌های او: «خداوند عالم خاک ایران را از برای چه آفریده است؟ از برای اینکه به چند نفر الواط بی‌دین خوش بگذرد. اسم مبارک این الواط چیست؟ اولیای دولت علیه ایران!»

با وجود فراز و نشیب‌هایی که در زندگی ملکم خان وجود دارد و نیز تأیید این نکته که او فردی بسودجو و جاه‌طلب بوده است، می‌توان یادگتر «شاقول بخاش» هم‌عقیده بود که: «اوبه شکایات مردم صدا داد و کتابی برای انعکاس نارضاایهای عمومی بوجود آورد. اوبه مردم آموخت که چگونه باید وارد سیاست شوند و برای رسیدن به اهداف واحد باهم کار کنند...» ^{۱۵}

حامد الگار بر یک جنبه دیگر از اقدامات و افکار ملکم خان نیز تأکید می‌کند و آن حشرو نشر ملکم با عالمان و مجتهدان روشن‌اندیش روزگار خود است: «تأسس ملکم با علما بی‌شک در رهبری جنبش مشروطه اثر داشته است. ملکم خان پیوسته می‌کوشید، سیدصادق طباطبائی مجتهد بانفوذ تهران را که در طفره زدن از او با فشاری می‌کرد، به مجمع آدمیت جلب کند... تأثیر ملکم خان بر سیدصادق هر چه بود، احتمالاً به خوبی به پسرش (سید محمد طباطبائی) انتقال یافته است...» ^{۱۶}

میرزا محمد صافق امیری - (ادب الممالک فرامانی ۱۳۳۵-۱۳۷۷ هجری)

او همچون ناصر خسرو و سنایی دو مرحله متفاوت را در زندگی تجربه کرد. مرحله اول زندگی به کارهای دیوانی و اداری گذشت و یکجند مدح صاحبان زور و زر گفت ولی در مرحله دوم به صف انقلابیان پیوست و از وطن و دردهای وطن گفت. او در واقع خطاب به خودش گفت:

تا کی ای شاعر سخن‌پرداز	می‌کنی وصف دلبران طرازا
.....
هوس عشق‌بازی از داری	با وطن هم قمار عشق بیاز
از وطن نیست دلبری بهتر	به وطن دل بده ز روی بیاز
شاهد شوخ دلفریب وطن	بار قسیب خطر شده دمساز
در اصول ترقی‌ات وطن	شمر بر گنو گزیده و ممتاز ^{۱۷}

دیروز شعر او گفته اند که: «شعرهای سیاسی و اجتماعی وی... نمی تواند آن ارتباط صمیمانه و تفاهم لازم را با خواننده برقرار کند و گاه از روح و نوق و فکر مردم فاصله می گیرد.»^{۱۸}

تظیر این حرفها در مورد گوته شاعر نامدار آلمانی (۱۷۴۹-۱۸۳۲) گفته اند که آثار او در نوع است؛ آثاری که در موافقت با انقلاب فرانسه نوشته، همه پر بارند و آثاری که در مخالفت با انقلاب نوشته، چندان عمیق نیستند چون لازم بر نیامده اند...»

از جمله مضامین سیاسی شعر او که در نوع خود کم نظیر و در عین حال بدیع است، راز ترقیات ژاپن و نیز غلبه ژاپن بر روسیه است که از آن طریق می خواهد بر عقب ماندگی ایران و محرومیت هایش گذری داشته باشد. مضامین دیگر، مسائلی چون «شور» است که در آن روزگار در نزد معدودی اندیشمندان به گفتمان مشروطه راه یافته بود. نمونه ای از این گفتمان در شعر ادیب الممالک:

غرض زانجهن و اجتماع جمع قواست
چرا که قطره چو شد مشتعل به هم دریاست
ز فرد فرد محال است کارهای بزرگ
ولی ز جمع توان خواست هر چه خواهی خواست
اگر مرا و ترا عقل خویش کافی بود
چرا به حکم خداوند امر بر شوراست؟
.....

غرض ز علم چه؟ واقف به حال خود گشتن
که از چه روی گرفتار فرد و رنج و بلاست
غرض ز علم چه؟ پی بر حقیقت خود بردن
که از چه دست خوش و پایمال جور و جفاست
چه شد که ایران آن تخت گناه ایرج و سلم
کنون خرابتر از ربع سلمی و سلمی است؟
چه شد که عزت او شد بدل به ذلت و فقر
چه شد که ملت او مبتلای رنج و عناست؟
.....

چه بد چگونه شد آخر چه وضع پیش آمد
که پستتر از همه امروز ملک و ملت ماست؟
ز ماست هر چه بود نقص و هر چه باشد عیب
که فضل و رحمت او لاتعدو لاتحصی است
تمام این همه بدیختی است و بی علمی
که هر کس را نبود علم اسفل و ادنی است
.....

مرا حکایت قارون چه سود می بخشد
که فقر و فاقه من شهره نزدشاه و گداست
حدیث شوکت ژاپن بگو و میکانو
اگر حدیث کنی این چنین حدیث رواست
چگونه شد که چنین زود گشت صاحب رشد
که این مشابه در او قدرت است و استیلاست^{۱۹}

در گرما گرم مبارزات مشروطه و یک سال مانده به صدور فرمان مشروطیت، قصیده زیر را خطاب به جلاد مشروطه گران عین الدوله سرود:

زیس کس از دل مردم همی برآید بود
 سیه شده است رخ مه بر آسمان کبود
 از این وزیر که شاه اختیار کرده نهاد
 اسلح سلطنتش از فراز روبه فرود
 سلاح لشکریان گشته آه آتشبار
 متاع کشوریان گشته اشک خون آلود

.....

سیره تو سن دولت به دست قیامت عیان
 نهاده دست قضا بر سر مخمخت خود
 دگر به سفره ملت نه آب میان دو نه نان
 دگر به جامه دولت نه تار مانده نه پود
 ایام غرب بنیان سلطنت که به دهر
 بیانشد از تو دلی خرم و تخی خوشنود
 به روی خلق در ورق بسستی آینه هج
 رخ تو باب سلسله مادت به روی کس نگشود
 زیندگان بر روی هر آنچه به ایزداد
 ز میردمان ستیدی هر چه پادشاه بخشود

در جمادی الاولی ۱۳۲۳ قصیده‌ای در یاد کو به سرود که در شماره ۲۴ روزنامه حیات چاپ شده است. در این منظومه، پس از تعریف آن روزنامه، مفاخر گذشته ایران را بر می‌شمارد و از حال و روز ایران شکایت می‌کند:

رسیده ایم به دشتی که نیست روی نجات
 فکاده ایم به بحری که نیست راه عیبر
 کجاست حشمت محمود غزوی که شکست
 به ستمناات بتان را چو زافه آزر
 کجاست زایت الب ارسلان سلجوقی
 امیر شاه شکار و خندیدو شیر شکر
 کجاست پادشاه پیلتن صلاح الدین
 که تاخت بر سینه شیر دل چو میغم تر

.....

کجاست نادر افشار شهریار بزرگ
 که شد ز فارس سوی هند و متاوراه النهار^{۱۱}

و باز در مدح وطن و در پریشانی اوضاعش:

ای وطن ای دل مرا مای
 ای وطن ای تن مرا مسکن
 ای وطن ای تو نور و ماهم چشم
 ای وطن ای تو جان و ماهم تن
 ای تراب تو بهیست سر از کافور
 ای نسیم تو خورشید سر از لادن
 ای طرب ای توبه ز یاد بهار
 ای هوای توبه ز مشک خستن

.....
 ای سینه‌ها زه هزار دستت
 خسانه و آینه‌ها زه هزار دهن
 ای بس از صحنه‌ها زه هزار رود
 خاسته از سرای تو نشین

 به هوای وطن زمان گسیند
 گسرتگری تو کسیند سرایان^{۱۰۱}

ایرج میرزا

ایرج میرزای جلال‌الملک در سال ۱۲۹۱ در تبریز زاده شد و در ۱۳۲۳ هجری در تهران وفات یافت. وطن دوستی، توجه به حقوق کودکان، روشن اندیشی و دشمنی با خرافات و جهل و حماقت بود اجتماعی، جان‌نازهای ایلی شعر ایرج است. «سنت‌های ناسالم» را مهم‌ترین عامل فقر فرهنگی و اجتماعی می‌داند و از این رو جوین دل و آکنده نفس بود برای مردم کوبیدن این آداب و رسوم از هیئت سوزنی جست و گزینی راه‌ها را می‌پیمود. شاید به همین سبب که همچون سعدی بر این عقیده بود که:

گسرت من سینه‌ها درشت نسکوم تو نشینوی

بی جبهه‌ها ز آینه‌ها بسوزد رنگ صهبانلی

در مورد وطن دوستی و اندیشه‌های ناسیونالیستی، پیش از او اشخاصی برجسته‌ای گفته و سروده بودند، اما در مورد رعایت حقوق کودکان و زن تا اندازه‌ای بادی از پیش گسرتان محسوب می‌شود. همچنین در استنباط از مضامین غریب و ساده گری، او از جمله گزینندگان طراز اول است.^{۱۰۲} مضامین او گزینندگان طراز اول است که در دل هر خواننده‌ای نفوذ می‌کند:

حمد بر کردگار یکتا باد...
 ما که اطفال این دبستانیم...
 اندر سر درین گوش می‌باش...
 عهد نوز و اول سال است...
 گویند مرا چه روز آمد مادر...
 در کویچه چو می‌روی به مکتب...
 با مادر خویش مهر بان باش...
 می‌باش به عمر خود شعر سخن...

شیرازی، روانی، بی‌باکی و خلوص کلام را می‌توان در این قطعات به روشنی دید. گفتار او که مورد کودکان و دانشمندان کودکان نیز درباره مادر می‌نویسد، طبیعی است. طبیعی است که هدف نهایی او از سرودن این گونه اشعار، بر رنگ کردن و در آن روزگار ایجاد «حق کودکان» و «حقوق زن» است. و مادر نمادی از کلی این مجموعه است؛ مجموعه‌ای به نام زن که به‌شدت بازر آن ضرب‌المثلی است که «قوی برانت» در کتاب «فوق» جهان مسلط جهان گرسنه آورده است: «فکستی از دانشمند دیگر پرسید چه کسی و دانشش از وضع یک کشاورز نگرها در کشوری فقیر بدتر است؟ پاسخ: زن همان کشاورز»^{۱۰۳}

قطعه «قلیب مادر» که مضامینش را از یک قطعه آلمانی گرفته است، شاهکاری است در مورد عشق مادری که به قول نویسنده «عشق بی‌طبیعی و مخالفانه است و در عین حال نشانی از روشن بنور عشق زن» به شعر عالم است و آنش این است:

عالم معنوی به عاشق پیغام
 که که مادر تو باش جهان

و سر ایام که عاشق تسلیم و سوسه‌های خند بشری معشوق می‌شود و «سینه‌ها رنگ» مادر را می‌برد و دل‌ور را برای

معشوق می آورد، دم در خانه معشوق به زمین می خورد و دستش خراش بر می دارد و می شوقد که از آن دل آغشته به خون، آید آهسته برون این آهنگ:

آه دستت پندم بیساخت خستت بران

وای پندای پندم خستت بران سوره به سنگ ۱۰۵

مضامین کار و کارگر هم در شعر ایرج مطرح می شود البته نه به عمق و گستره ای که در اشعار ابوالقاسم لاهوتی با فرخی یزدی است ولی ایرج در این قسمت از جهت بیش کموتی و حقی تقنی که دارد، جایز اهمیت است:

شندیم کارگرهایی نظر کرد

روان کارگر از روی نیاز

ز روی کبر و نفوت کارگر را

که پس کوتاه دانست این نظر را^{۱۰۶}

هدف اعتراض سیاسی او تا حد درک جزو توده انقلاب و تحریک ملت رسیده است... او شعری است موهن پوست که ملت خود را از صمیم دل دوست دارد و شیفته عدالت اجتماعی است... در اشعار او افکار و تمرکز آنها به خوبی انعکاس یافته و دردهای جامعه مانند تزیین و دورویی روحانی نمایان و بیچارگی و نادانی مردم، عادات زشت و خرافات و تعصبات مذهبی به خوبی کاملاً پیش دار و مؤثر مطرح شده است. گرایش به سادگی و نزدیکی به زبان معاصره مردم... فصل جدیدی در ادبیات منظوم ایران باز می کند که سر آغاز آن با نام ایرج همراه است و باید به راستی او را یکی از پیشوایان عمده این انقلاب دانست.^{۱۰۷}

ابوالقاسم عارف قزوینی (۱۳۵۳-۱۳۰۰ هـ.ق)

بیسال هر کس که گشت در ایران رود به در

بیسالار و زردگی سالی بیستادم آرزوست

عارف در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در قزوین زاده شد. ابتدا معماری متبحر بود. به دستور مظفرالدین شاه عمده اش را برداشت و در دره یاق فرگشتن خلوت جای گرفت. چندی مطرب خواص شد و باره و سرودش گرم کننده فوار و درباریان گردید تا اینکه نفقه مشروطه از گوشه و کنار برخواست:

«عارف که هر از آن برده تنگین و شرم آور از دور استنداده به چشم خود دیده بود، از همان ابتدای جنبش آزادی به سوی مشروطه خواهان روی آورد و قریحه استعداد را در خود را وقف آزادی و انقلاب کرد»^{۱۰۸} آن توان و استعدادی که خودش به آن آگاه بود:

«طبیعت چهار پنج چیز تنها به من داده که بحتمل در گذشته و آینده همه آنها را به یک نفر بیداد و بخواهد داد.»^{۱۰۹} مقصودش شاعری، نوادگی، خوانندگی، آهنگسازی و حسن و ظن برستی بوده است «چون اینکه به قدر سیر موی آرزوی مقام و مرتبه ای داشته باشد.»^{۱۱۰}

ماهیان در پای ایندیشه عارف عیارند از

۱. «وطن» که هر موردش می گوید: «... و قش من مصنف وطنی سلطنتام که ایرانی از هر ده هزار نفر یک نفرش نمی دانست و وطن یعنی چه آنچه تنها تصور می کردند، وطن شهر یا دهن است که انسان در آنجا زاییده شده...»^{۱۱۱} مسرا از عشق و وطن دل به این غسوسن است که گسر

ز عشق هر کس شوم کشتیه زلفه وطن است

فاله سرغ استمیر این همه بهسر وطن است

بسلک سرغ گسر فستل قیمن همشهر من است

هعت از باد سحر من طلیم گسر بهسر

خسیر از من به رفیق منی که به طرف چمن است

فکری ای هموطنان در ره آزادی خویش
 بنمایید که هر کس نکند مثل من است
 خانه‌ای که شود از دست اجانب آباد
 زاشک ویران کنش آن خانه که بیت‌العزیز است
 جامه‌ای گو نشود غرقه به خون بهر وطن
 بدر آن جامه که تنگ تن و کم از کفن است.^{۱۱۲}

آه آزادی!

گر قباله جنت پیشکش کنی ندم

بک نفس کنی در هر هوای آزادی

به عشق آزادی و آزادیخواهی بود که بزم نغمه دربار و درباریان و خوشی و لذت‌های شبان و روزان زارها کرده و با تلخیها و تلخکامی‌های آزادیخواهی همساز شد. به گفته خودش: «وجدان خودم را که به پاکی اولاً هر جهت اطمینان دارم به شهادت می‌طلبم که از وقتی که داخل مشروطه‌طلبی و آزادیخواهی شدم تا این ساعت... از خوشی دنیا خودم را محروم و از همه چیز صرف‌نظر کرده‌ام.»^{۱۱۳}



زبان دوران مشروطیت

«مرا خوشتر آنکه خوک چرائی باشم... و هم خوکان به زبانم آشنا تا آنکه شعر سرایم و خلق زبانم نشناسند.»^{۱۱۴}
 (کوک گار)

ادبیات مشروطه تا حد زیادی مضدق آن چیزی بود که خورخه دبلو نویسنده آن‌گولایی می‌گوید:

«واژه‌هایی ساده بساز که حتی کودکان آنرا دریابند. واژه‌هایی که همچون نسیم به هر خانه‌ای راه می‌یابد.»^{۱۱۵}

ورود پاره‌ای از افکار و امیال مدرنیستی به عرصه هستی و گفتمان مشروطیت، «زبان» را نیز تحت تأثیر قرار داد. جامعه پیش از مدرنیسم کم و بیش زبان خاص خودش را داشت و از این حیث با اشکالی مواجه نبود ولی ورود به مرحله مدرنیسم زبان تازه‌ای می‌طلبد:

«همانگونه که ساخت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه ایرانی در برخورد با عوامل و ایدیه‌هایی که از جهان بیرون به ویژه از اروپا و آمریکا به درون آن سرریز کرده، دچار بحرانه‌های سخت و دگرگونی‌های ژرف بوده است، زبان نیز همچون رابطه اساسی این جامعه، بیرون از آن و در نتیجه بر دلو اصلی همه این بحرانه‌ها و دگرگونی‌ها یعنی بر دلو ایده‌ها و اندیشه‌ها و گفتمانها هم در پدید آوردن آن بحرانه‌ها و دگرگونی‌ها نقش بنیادی داشته و هم خود از آنها اثر پذیرفته...»^{۱۱۶}

«با جنبش مشروطیت ما وارد دوره تازه‌ای می‌شویم که دگرگونی زبان را نیز ناگزیر می‌کند... روی سخن ادبیات دیگر نه با امیران و وزیران یا گروه سرآمدان اهل فن بلکه با عامه مردم است... زبان نوشتار می‌باید از قالب کهنه و سخت خود و همچنین از مکتبخانه‌ها و مدرسه‌ها و محفل‌های در بسته به در آید و بر سر بازار بیاید و روی سخن با هزاران هزار داشته باشد و احساسات و افکار آنها را در جهت تازه‌ای برانگیزد. از این رو ناگزیر می‌بایست پوست پنبه‌ازاد و هر چه ساده‌تر و عزیزان‌تر شود تا بهتر و زودتر فهمیده شود.»^{۱۱۷} البته اگر مضمون و محتوای پیام را نادیده بگیریم و صرفاً «ساده‌گویی» و «ساده‌نویسی» یعنی سبک نوشتاری و گفتاری را مورد توجه قرار دهیم، در این صورت گفتنی است که ایرانیان پس از اسلام نخست ساده‌نویسی پیشه کردند. «سبک خراسانی» در حقیقت سبکی است که از پیچیدگی و تکلف و تصنع بیزار است. بلعنی، ناصر خسرو، رودکی، فردوسی و... نویسندگان و گویندگان پیرو سبک خراسانی هستند. پس از ظهور تتر مسیح و سپس تتر مصنوع و متکلف، باز، باب ساده‌نویسی بسته نشد:

در دوران قاجاری همه پیشگامان مدرنیست، خواهان مدرنیزه کردن زبان نیز بودند:

عباس میرزا، میرزا عیسی قائم مقام، فرهاد میرزا، میرزا عباس میرزا، میرزا ابوالقاسم فراهانی، امیر کبیر، میرزا حسین خان سپهسالار، مجدالملک سینکی و پسرش امین الدوله و...

«گرایش به سوی تجدید بیش از هر چیز بر شعر و نثر فارسی تأثیر نهاد... در هیچ دوره‌ای از تاریخ ادبیات فارسی، شعر اینقدر با سیاست آمیخته نشده و بر مأموریت خود برای ایجاد تحول در نظام اجتماعی آگاهی یافته بود.»^{۱۱۸}

همان گونه که مدرنیسم با سنت درمی افتد، «ادبیات مشروطه در جریان جدال با ادبیات کهنه شکل و جان می گیرد و به همین دلیل از همه جهت - چه از نظر شکل و چه از نظر محتوی - نو و سنت شکن است. این اولین خصوصیت این ادبیات است. در سنت شکنی و ویرانگری شدیداً تعرضی ویر خائشگر است. برای اینکه جای خود را باز کند، باید از تمام سنت گذشته انتقاد کند... از آنجا که در مقابل کهنگی و عقب ماندگی قرار گرفته، ترقی خواهد جست و چون نظام کهنه استبدادی است، این ادبیات دموکراتیک است و از آنجا که در جریان رشد خود با عناصر خارجی برخورد می کند، پاسورالست است و چون باید مناسبات جامعه را تغییر بدهد، انقلابی یا حداقل اصلاح طلب است.»^{۱۱۹}

ادبیات مشروطه از حیث رعایت موازین صرفی و نحوی و نیز اسلوب شعری و ویژگی کنار هم بودن واژه‌ها، با معیارهای پیشینیان و پسینیان، خالی از ایراد نیست زیرا برایش تبدیل «نهن به عین و عین به نهن مهم نیست. توفریست ندارد که با قافیه بیندیشد زیرا دلبر «گویدم مقدس چیز دیدار من». در اینجا «عمل» مهم است که در جهت «تفاهل و عرضی» در این امری طبیعی است: «ادبیات مشروطه مانند ادبیات همه دوره‌های بر نثر و سخن و هیچان از نظر ترکیب و صورتها ضعیف است ولی از نظر معنی و حنل و ریشه اجتماعی و صداقت یکی از با شگفتی‌ترین عوالم ادبیات فارسی است.»^{۱۲۰}

با توجه به معیارهایی که فوقاً از گفتمان ارائه می‌گردد می‌توان گفت که ادبیات دوران مظفری، عین گفتمان است. توضیح اینکه: گفتمان از نظر فوکو عبارت است از «تفاوت میان آنچه می‌توان در یک دوره معین (از طریق قواعد دستوری و منطقی) به صورت درست گفت و آنچه در واقع گفته می‌شود». با این تعریف، فوکو توجه ما را به طرفت دستگاه زبان جلب می‌کند؛ دستگاهی که همه امکانات آنرا نمی‌توان به کار گرفت. در حقیقت بسیاری از امکانات دستگاه زبان به هکلت دست و پاگیر بودن قواعد دستوری، نادیده گرفته می‌شود. بر این اساس، نویسنده یا گوینده در لحظه گفتن یا نوشتن، میان قید و بندهای دستگاه زبان و امکانات ارتباطی هفتفته در آن که ذاتی آن دستگاه است، بیچ و تاب می‌خورد. «گفتمان همان چیزی است که در میان این دو حوزه یعنی قید و بندهای زبان و امکانات ارتباطی هفتفته در دستگاه زبان رخ می‌دهد». گفته می‌شود: «زبان برای فوکو و هایدگر هم آستانه ورود ذهنیت به عینیت است و هم آستانه شکل گرفتن عینیت در ذهنیت»^{۱۲۱} در واقع تقابل و در عین حال تقارن حرف و عمل یا به تعبیر مولانا «قافیه اندیشی و دیدار دیدار». گفتمان انقلاب مشروطه به آن «دیدار» می‌انديشد و این دیدار گفتمان ویژه‌ای می‌طلبد که از حرفش گلوله بیارد و پیامش مثل نسیم به همه جاراه پاید و به قول سهراب سهری: «باغ به باغ» و «شهر به شهر» برود. روح این گفتمان در این شعر محمدتقی بهار آمده است:

شعر دانی چیست؟ مرواریدی از دریای عقل / شاعر آن افسونگری کاین طرفه مروارید سفت / شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب / باز در دلها بنشیند هر کجا حرفی سفت / ای بسا شاعر که با حرفش خود نظمی نسخت / و ای بسا ناظم که او در عمر خود شعری نگفت.^{۱۲۲}

از مرثه اندیشمندان و ادیبانی که در حال و هوای مشروطه بالیدند و سر بر آسمان سلایقند می‌توان از محمدتقی بهار، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهوتی، اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، علی اکبر دهخدا... نام برد. اما اینان بیشتر بر جریان گفتمانی پس از انقلاب مشروطه مؤثر واقع شدند. بنابراین در بحث حاضر نمی‌گنجد. در بین خراجیان نیز متفکرانی بوده‌اند که با کاروان روشنگران مشروطه و رهروان ورهبران آن گفتمان همراه و همپا بوده‌اند. از اولاد برارون بیشتر یاد کردیم و در اینجا از چند شخصیت دیگر یاد می‌کنیم: «صدرالدین عینی شاعر و نویسنده بطرا... شیلی نعمانی (وفات ۱۳۳۲ ق) شاعر هندی... و اقبال لاهوری (وفات ۱۳۵۷ ق) است.»^{۱۲۳} اقبال شعرهای نسبتاً منظمی خطاب به ایران و ایرانی گفته است از جمله:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما / ای جوانان عجم جان من و جان شما

.....

می‌رسد مردی که زنجیر غلامان بشکند / دیده‌ام از روزن دیوار زندان شما^{۱۲۴}

گفتمان مشروطه عرصه زابری عمومی کردن ادبیات آماده کرد و آنرا از حالت طبقاتی و محدودی انفرادی و درباری خارج کرد و بدرومی همه لایخند زد. ادبیات مشروطه همان چیزی شد که ساندور پتوفی شاعر مجاری (۱۸۲۹-۱۸۹۳) از

- ۹۰. محمد اسماعیلی، بررسی ادبیات نورد ایران، ص ۱۶۲
- ۹۱. همانا، اطاق، اقامت که بر ما نشاند، ص ۱۶۲
- ۹۲. محمد محیط طباطبایی، مجموعه آثار میرزا ملکحان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵
- ۹۳. حمید انگریز، میرزا ملکحان، ص ۲۷۵
- ۹۴. محمد طباطبایی، پیشین، ص ۱۸۶
- ۹۵. دلیس رأیت، ایران از میان انگلیسها، ص ۳۶۲
- ۹۶. سعید انگریز، نقش روحانیت در تاریخ و فرهنگ ایران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱
- ۹۷. ادیب المصالح، فراموشی و دیوان اشعار
- ۹۸. غلامحسین یوسفی، پیشین، ص ۲۵۱
- ۹۹. عبدالعظیم سعیدیان، دایره المعارف ادبی، تهران، نشر گهر، ۱۳۶۸، ص ۶۲
- ۱۰۰. ادیب المصالح، پیشین، ص ۱۸۶
- ۱۰۱. همان، ص ۲۶۱
- ۱۰۲. همان، ص ۲۶۱
- ۱۰۳. سیدهادی حائری، افکار و آثار ابراهیم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶
- ۱۰۴. ابراهیم برانداز، جهان مصلحت، جهان نگرش، ترجمه علی محمدی و سعید انگریز، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲، ص ۱۶
- ۱۰۵. غلامحسین یوسفی، پیشین، ص ۲۵۲
- ۱۰۶. بهداد، نگار و نامشاه، (تهران، انتشارات مؤلفه، بی تا)
- ۱۰۷. حبیب آریز، پیشین، ص ۲۱۵
- ۱۰۸. همان، ص ۱۲۸
- ۱۰۹. غلامحسین یوسفی، پیشین، ص ۲۹۵
- ۱۱۰. عارف ترویجی، کلیات دیوان عارف، به اهتمام سعید انگریز، تهران، نشر گهر، ۱۳۷۵، ص ۲۵
- ۱۱۱. یوسفی، پیشین، ص ۳۶۷
- ۱۱۲. عارف، پیشین، ص ۲۰۲
- ۱۱۳. محمد علی سیاللو، عارف ترویجی، شاعر ترانه ملی، تهران، آگاه، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۵، ص ۶۱
- ۱۱۴. مصطفی رحیمی، کتاب زبان، ص ۲۷
- ۱۱۵. دلیس گوردی، کلیات مرصع، به نام یوسفی، ص ۲۷
- ۱۱۶. جلیوش آشوری، بازگویی زبان فارسی، ص ۱۰
- ۱۱۷. همان، ص ۲۸
- ۱۱۸. محمد علی اسلامی نوری، جام جهان بین، ص ۲۱۶
- ۱۱۹. باقر مؤمنی، کلیات مشروطیت، ص ۳۱
- ۱۲۰. محمد علی اسلامی نوری، گفتگوها، ص ۸۳
- ۱۲۱. سعید انگریز، شرح شناسی ادب و سبک و اسلوب گفتاری آن، اطلاعات سیاسی و اجتماعی، شماره ۲۷۷۸، ص ۱۳۷۲
- ۱۲۲. دلیس ترویجی، کلامه شعر ایران، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۱۷
- ۱۲۳. عبدالعظیم یوسفی، سوره شعر فارسی، ص ۱۳
- ۱۲۴. اقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶
- ۱۲۵. محمد علی اسلامی نوری، آوازه ایستادگی، تهران، نشر گهر، ۱۳۵۸، ص ۱۰
- ۱۲۶. روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۷/۳/۴، ص ۲۲
- ۱۲۷. یونس یوسفی، شعرهای نقدی ترجمه محمد علی سعیدیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۱۳
- ۱۲۸. همان، ص ۲۶۰